

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

صراط مستقیم راه اعتدال است. صراط مستقیم یعنی راهی که به سمت چپ و به سمت راست منحرف نیست؛ معتدل است؛ نه طریق افراط است و نه طریق تفريط. جبر طریق افراط است؛ یعنی در تبیین قدرت خدا به گونه‌ای افراط کرده‌اند که به انکار اختیار انسان منتهی شده است. پس جبر افراط است که افعال بندگان را هم به خدا نسبت داده‌اند. یعنی انسان‌ها هر کار می‌کنند، خودش هیچ کاره بوده؛ مجبور بوده؛ خدا به دست او آن کار را انجام داده است و او هیچ کاره است و هیچ مسئولیتی ندارد. ظلم کرد؛ بدی کرد؛ هرچه کرد؛ به خودش ربطی ندارد؛ مجبور بوده است و خدا به زور آن فعل را به دست او جاری کرده است. تفريط یعنی کوتاه آمدن که مال مفوضه است. آنها خدا را از عرصه‌ی فعل بشر کلاً عزل کردند و گفتند خدا هیچ کاره است. جبریون به طور مطلق فعل بشر را به خدا نسبت دادند. آنها هم به طور مطلق خدا را در فعل بشر معزول اعلام کردند و گفتند خدا هیچ کاره است. صراط مستقیم چیزی است بین این دو؛ یعنی همان مقام امر بین امرین؛ نه هیچ کاره‌ی مطلق، نه همه کاره‌ی مطلق؛ انسان مختار است. این یک بیان.

بیان دیگر. اگر بخواهیم با ادبیات عرفانی تبیین کنیم؛ می‌گوییم سالک‌ی‌الله در یک نقطه سر دو راهی قرار می‌گیرد. یک طرف مقام حضور و وحدت، طرف دیگر این که هر یک از کثرات وجودی از او تقاضایی دارند و جنبه‌های کثرتی وجودش نیازهایی دارد. او سر دو راهی گیر می‌کند. نگران این

است که اگر به ادای حق آنها مشغول شوم، ممکن است دچار افراط شوم و از مقام حضور محروم شوم. نگران افراط در پرداختن به جنبه‌های کثرتی وجودش است. به چشمم، به گوشم، به شکمم، به دستم، به پایم، به فکرم و به هر چیز از جنبه‌های کثرتی وجودم. نگران این است که در پرداختن و رسیدگی به آنها افراط کند و از مقام توحید باز بماند. این یک طرف است. چون افراط انسان را از حضور و محضر بیرون می‌برد. افراط یعنی تندروی کردن. وقتی انسان با کسی راه می‌رود، اگر تندتر از او راه برود، از او جدا می‌شود. تفریط یعنی کوتاه آمدن و آهسته‌تر راه رفتن. تفریط هم سبب می‌شود انسان به او نرسد. پس مقام افراط و مقام تفریط هر دو انسان را از حقیقت توحید و حضور در محضر حق، که گفتیم در «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» کلام از غایب به مخاطب تبدیل شد و بیانگر این است که به حضور راه یافته است، محروم می‌کند.

تند بروی، از این مجلس بیرون می‌روی. آهسته بیایی، به این مجلس نمی‌رسی. این تعبیر در صلوات شعبانیه بود: «الْمُتَقَدِّمُ لَهُمْ مَارِقٌ وَ الْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ وَ الْإِلَازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ»^۱ آن کس که بر پیامبر و خاندانش پیشی گیرد، از دین خارج می‌شود و کسی که از آنان عقب افتد، نابود می‌شود و کسی که با آنها همراه باشد، به ایشان ملحق می‌شود. تعبیر شبیه این زیاد داریم: «هَلَكَ فِيَّ اثْنَانِ مُجِبٌّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالَ»^۲ دو گروه در ارتباط با من به هلاکت افتادند؛ دوستدار غلو کننده و

۱. سید بن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۳۰۰ و مجلسی، بحار، ج ۸۴، ص ۶۷.

۲. شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت ۴۷۸، ص ۵۵۸ و مجلسی، بحار، ج ۳۴، ص ۳۰۷.

کینه‌توزی که دست کم گیرنده. یا «مُحِبُّ مَفْرَطٌ وَ مَبْغِضٌ مَفْرَطٌ»^۳ دوست افراط‌گر و کینه‌توز تفریط‌کننده. افراط و تفریط انسان را از مقام حضور محروم می‌کند. تفریط انسان را به محضر نمی‌رساند و افراط انسان را از محضر بیرون می‌برد.

فرد در پرداختن به جنبه‌های کثرتی وجود خودش نگران است که نکند من دچار افراط شوم و حال که به حضور راه پیدا کرده‌ام و مستقیم دارم با خدا حرف می‌زنم؛ می‌گویم تنها تو را می‌پرستم و تنها از تو کمک می‌طلبم، که نشان می‌دهد در محضر او حضور پیدا کرده‌ام، نگران است که با افراط از حضور محروم شود. یا با تفریط اصلاً به حضور راه پیدا نکند. به همین خاطر می‌گوید: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ». صراط مستقیم صراطی است که نه افراط در آن است، نه تفریط. حدّ اعتدال است.

إِهْدِنَا

هدایت به سه طریق است. فرض کنید می‌خواهید جایی بروید و به بنده می‌گویید می‌خواهم به فلان جا بروم. یک هدایت این است که من آدرس آنجا را می‌نویسم و به دست شما می‌دهم. می‌گویم فلان جا که می‌خواهی بروی، آدرسش این است. این نشان دادن راه و ارائه‌ی طریق است که یک نوع هدایت است. یک‌بار به من می‌گویید می‌خواهم به فلان جا بروم. می‌گویم با من بیا. شما را با خود می‌برم و به خیابانی می‌رسانم. می‌گویم همین خیابان را مستقیم برو، انتهایش به آنجا می‌-

۳. مجلسی، بحار، ج ۲۵، ص ۲۷۲ و صدوق، عیون، ج ۲، ص ۲۰۱.

رسی. این ایصالِ إِلَى الطَّرِيقِ است. یعنی شما را به راه رساندم. بیرون راه بودید، شما را به راه آوردم. ولی از این به بعد راه را خودت باید بروی. یکبار هم به بنده می‌گویید می‌خواهم به فلان جا بروم. می‌گویم بیا سوار ماشین من شو. شما را می‌برم دم در آنجا پیاده می‌کنم. این ایصالِ إِلَى المَطْلُوبِ است. پس یکوقت به شما آدرس می‌دهم؛ یکوقت شما را تا جاده می‌برم؛ شما را از بیراهه به راه می‌برم و می‌گویم راه را خودت را برو. یکبار هم شما را به مقصد می‌رسانم. «إِهْدِنَا» هر سه‌ی اینها را شامل می‌شود. خدایا ما را هدایت کن. اولاً به ما آدرس بده؛ ثانیاً من در بیراهه‌ام؛ مرا به راه برسان و ثالثاً مرا به مقصد برسان.

الصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيمَ

صراط مستقیم و به تعبیر دیگر صراطِ سَوَى یا طریقِ مُسْتَوَى کوتاه‌ترین فاصله بین مبدأ و منتهاست. در هندسه هم کوتاه‌ترین فاصله بین دو نقطه خط مستقیم است. می‌خواهم هدایت شوم و در مسیر مستقیم حرکت کنم. حرکت چیست؟ در فلسفه حرکت را این-گونه تعبیر می‌کنند: «خُرُوجُ الشَّيْءِ مِنَ الْقُوَّةِ إِلَى الْفِعْلِ يَسِيرًا يَسِيرًا» یعنی چیزی از حالت استعداد، به تدریج و کم‌کم به حالت فعلیت برسد. غنچه‌ی گل برای این‌که به یک گل شکفته‌ی خوشبو و زیبا تبدیل شود، مسیری را طی می‌کند. این مسیر را هم به تدریج طی می‌کند. غنچه بالقوه و بالإستعداد آن گل شکفته‌ی زیبا و معطر است؛ اما بالفعل الآن غنچه است. استعداد گل بودن در این غنچه باید به تدریج به فعلیت برسد. به این حرکت می‌گویند. «خُرُوجُ الشَّيْءِ مِنَ الْقُوَّةِ إِلَى

الْفِعْلِ يَسِيرًا يَسِيرًا»؛ یعنی خروج تدریجی از قوه به فعلیت. این همان ترقی است. مثلاً شما دارید تلاش علمی می‌کنید برای این که به یک رتبه‌ی علمی برسید. شما بالقوه آن مرتبه‌ی علمی را دارید؛ یعنی استعداد دانشمند بودن در شما هست؛ اما این استعداد باید به تدریج، با تحصیل، تلاش علمی، تحقیق، مطالعه و تفکر شکوفا شود و فعلیت پیدا کند. پس حرکت نوعی ترقی است. از جهل به علم ترقی کرده‌اید. هر حرکت دیگری هم همین است. هر تحوّل‌ی که فرد طی می‌کند نوعی ترقی است. به مسیر این تحوّل صراط می‌گویند. مسیری که بین جهل و علم طی کرده‌اید، صراط است.

تمام موجودات جهان طبیعت را که نگاه کنید، همه در مسیر ترقی‌اند. درخت را ببینید چگونه شکوفه می‌دهد؛ شکوفه‌اش میوه می‌شود؛ یا غنچه‌ای می‌دهد و غنچه گل می‌شود. حیوان را ببینید چگونه تخم می‌گذارد و آن تخم جوجه‌ای می‌شود و آن جوجه پرنده‌ی کاملی می‌شود. و به همین ترتیب در کلّ جهان طبیعت سیر تحوّل موجودات طبیعت، سیر به سمت ترقی است. لذا همه‌ی آنها در صراط مستقیمند؛ چون صراط مستقیم یعنی مسیر ترقی موجود یا مسیر تحوّل مثبت موجود. لذا جز انسان، همه‌ی موجودات جهان طبیعت در صراط مستقیم حرکت می‌کنند.

انسان، وقتی به اختیار رسید؛ یعنی قوه‌ی تمییز در او شکوفا شد و اراده‌ی آزاد را در خود یافت، اگر بدون انحراف در مسیر شکوفایی کمالات انسانی خود حرکت کند و متحوّل شود، در صراط مستقیم حرکت کرده است؛ تا به نقطه‌ای برسد که تمام استعدادهای انسانی در او شکوفا شود و فعلیت پیدا کند که این مقام انسان کامل است و آن شخص به مقام ولایت کلیّه و مقام ولایت

علویّه‌ی امیر المؤمنین علیه السلام رسیده است. البتّه انسان‌هایی که تا این نقطه راه را طی کرده باشند، خیلی کمند.

اما اگر انسان در مسیر تحولات اختیاریش به آنچه شایسته‌ی مقام انسانی نیست روی آورد و به آن سمت حرکت کند، او هم دارد تغییر و تحوّل پیدا می‌کند و استعدادهایش از قوه به فعل تبدیل می‌شود، منتها در صراط مستقیم انسانی نیست. او در راه کج و منحرف است. بسیاری از انسان‌ها کج رفته‌اند. انسان‌هایی که در تمام عمر، از آغاز عمر تا پایان عمر، در صراط مستقیم حرکت کرده باشند، بسیار نادرند؛ کج رفته‌اند؛ راست رفته‌اند؛ افراط کرده‌اند؛ تفریط کرده‌اند؛ تند رفته‌اند؛ کند رفته‌اند؛ خلاف کرده‌اند و خطا کرده‌اند.

اگر انسان در صراط تحولات وجودی خود منحرف شود، خدای متعال که از او دست بردار نمی‌دارد. در بحث توحید ربوبیت کتاب «شراب طهور» این بحث را توضیح داده‌ام. خدا دست به کار می‌شود. برای این که خدا نمی‌خواهد آن موجود تباه شود. در دعای کمیل به خدا عرض می‌کنیم: «أَنْ تُضَيِّعَ مَنْ رَبَّيْتَهُ»^۴ چیزی که تو ربّش بوده‌ای و آن را پرورانده‌ای، آیا می‌گذاری ضایع شود؟ از بین برود؟ فاسد شود و تباه شود؟ به هیچ وجه. کلی زحمتش را کشیده‌ای. تعبیر زحمت تعبیر بشری است؛ والاّ برای خدا که زحمتی ندارد. این را که ساخته‌ای؛ نمی‌گذاری از بین برود. اگر هم کمی کجی پیدا کرد، راستش می‌کنی. خدا چگونه اصلاحش می‌کند؟

۴. سیّد بن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۳۳۴ و طوسی، مصباح، ج ۲، ص ۸۴۶.

یکی از راههایی که ربوبیت خدا کج روی‌های بشر را در مسیر زندگیش اصلاح و ترمیم می‌کند، اتفاقاتی است که برای او در زندگی پیش می‌آورد؛ حوادثی که پیش می‌آورد؛ فقیر می‌شود؛ غنی می‌شود؛ به پست و مقامی می‌رسد؛ از پست و مقامی عزل می‌شود؛ محبوبیت و شهرت اجتماعی پیدا می‌کند؛ گمنام می‌شود یا حتی بدنام و متهم می‌شود؛ عزیز می‌شود؛ خوار می‌شود؛ بیمار می‌شود و سالم می‌شود. اتفاقاتی که خدا در زندگی ما به وجود می‌آورد؛ حوادث و رخدادهایی که خدا برای ما پیش می‌آورد، می‌آیند تا ما را به صراط مستقیم، یعنی به راه فطرت، به راه اعتدال برگردانند. یا تند رفته‌ایم؛ یا کند رفته‌ایم؛ یا به چپ منحرف شده‌ایم و یا به راست منحرف شده‌ایم. امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرمودند: «الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَةُ»^۵ هم راست‌گرایی و هم چپ‌گرایی گمراهی است. طریق وسطی جاده‌ی اصلی است و صراط مستقیم است.

خدا می‌خواهد او را برگرداند. این شخص از حالت اعتدال به چپ منحرف شده است؛ خدا باید از سمت راست نیرویی به او وارد کند تا به حالت اعتدال برگردد. یکی دیگر به طرف مقابل منحرف شده است؛ خدا باید نیرویی درست در جهت عکس وارد کند تا او به حالت اعتدال برگردد. یکی را فقیر می‌کند؛ یکی را غنی می‌کند؛ یکی را به قدرت می‌رساند؛ یکی را از قدرت پایین می‌آورد؛ یکی را مشهور می‌کند؛ یکی را گمنام می‌کند؛ یکی را عزیز می‌کند؛ یکی را خوار می‌کند؛ یکی را سالم می‌کند و یکی را بیمار می‌کند. این کارهایی که خدا می‌کند برای برگرداندن به حال اعتدال و

^۵ شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۶، ص ۵۸ و کلینی، کافی، ج ۱۵، ص ۱۷.

فطرت است. در داستان اصحاب کهف است که اصحاب کهف به خواب سیصد و اندی ساله رفتند. اگر ثابت می‌خوابیدند، بدنشان می‌پوسید. مثل مریض‌هایی که حرکت ندارند؛ زخم بستر می‌گیرند و می‌میرند. خدا فرمود: «تُقَلَّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ»^۶ بعضی وقت‌ها آنها را به راست می‌گردانیم و بعضی وقت‌ها به چپ می‌گردانیم. این کار را که فقط راجع به اصحاب کهف نکرده است؛ با همه‌ی ما این کارها را می‌کند؛ «تُقَلَّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ». بعضی وقت‌ها قدرتمندان می‌کند؛ بعضی وقت‌ها ضعیف؛ بعضی وقت‌ها ثروتمندان می‌کند؛ بعضی وقت‌ها فقیر؛ بعضی وقت‌ها سالمندان می‌کند و بعضی وقت‌ها مریض. «تُقَلَّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ»؛ برای این که ما را به صراط مستقیم، به صراط فطرت و صراط اعتدال برگرداند. اما خدای ناکرده در قبال ترمیم‌گری‌ها و مداوای خدا که من روحم را بیمار کرده‌ام و خدا می‌خواهد مداوا کند؛ من روحم را از اعتدال بیرون برده‌ام و خدا می‌خواهد مرا به اعتدال برگرداند؛ اگر هر چه خدا روی من کار می‌کند، باز دوباره بیراهه بروم؛ خدا مرا به خودم وامی‌گذارد و از مداوای من دست می‌کشد.

فرض کنید بچه سردی زیاد خورده است؛ لواشک آلو خورده است؛ تمبر هندی خورده است؛ آب هندوانه خورده است؛ تا دلتان بخواهد در سردی خوردن افراط کرده است و به شدت سردیش کرده است و آب از دهانش راه افتاده است. مادرش می‌خواهد او را به حالت اعتدال برگرداند. می‌رود یک شربت نبات غلیظ درست می‌کند؛ مقداری عسل، خرما، شکلات و شیرینی می‌آورد، می‌گذارد جلوی آن بچه که بخورد و مزاجش به اعتدال برگردد. اما اگر بچه در قبال کاری که مادر

^۶. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۸.

کرد، دوباره سراغ افراط‌گری‌های خودش برود و به خوردن سردی ادامه دهد، درست که نمی‌شود هیچ، خراب‌تر هم می‌شود. در قبال ترمیم‌گری‌هایی که خدا می‌کند، یعنی شرایط و اتفاقاتی که برایمان پیش می‌آورد تا ما را به اعتدال برگرداند، اگر دوباره به بیراهه برویم، یعنی فقیرمان کرد، در شرایط فقر هم برویم مثلاً دزدی کنیم؛ رشوه بگیریم؛ سوء استفاده کنیم و سرگردنه را ببندیم. یا ثروتمندمان کرد که آن ثروت ما را اصلاح کند؛ اما برویم با آن ثروت بی‌بند و باری کنیم؛ فساد ایجاد کنیم؛ ظلم کنیم و با ثروتمان در جامعه بحران اقتصادی ایجاد کنیم، بیماری و انحراف ما دوباره تشدید خواهد شد! یعنی خدا دائم می‌خواهد ما را درست کند، ما دوباره با همان چیزی که می‌دهد، غلط رفتار می‌کنیم؛ انحرافمان ترمیم که نمی‌شود هیچ، تشدید هم می‌شود. ممکن است کار به جایی برسد که خدای ناکرده اساساً از انسانیت خارج شویم. چنین شخصی از پتانسیل تبدیل شدن به انسان کامل و آینه‌ی تمام‌نمای اسماء و صفات الهی شدن، برای همیشه محروم شد و خودش را نابود کرد. آن موقع او یا «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۷ می‌شود؛ یعنی مثل چهارپایی همه‌ی زندگیش در خوردن و خوابیدن و شهوترانی کردن خلاصه شد. یا «مَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ»^۸ می‌شود. مثل یک سگ هر درنده، همه را می‌خواهد پاره کند؛ همه را می‌خواهد سرکوب کند. یا کانون مکر و حيله و خُدعه و فریب و سالوس و دَغَل و کلاه سر مردم گذاشتن و تقلب

۷. سوره‌ی أعراف، آیه‌ی ۱۷۹.

۸. سوره‌ی أعراف، آیه‌ی ۱۷۶.

کردن می‌شود؛ یعنی مظهر شیطان. «شَیَاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ»^۹. یعنی اگر خلاف حرکت کند، از هویت انسانی‌اش محروم می‌شود. اما این که خدا با چنین اشخاصی چه می‌کند؟ به مجموعه‌ی بحث‌های توحید افعالی ارجاعتان می‌دهم که آنجا توضیح داده‌ایم. بیش از این نمی‌خواهم در این بحث تفسیری جلو بروم.

در مورد صراط، در روایات تعبیر متعددی ذکر شده است که قبلاً هم اشاره‌هایی کرده‌ایم. حال کمی واضح‌تر و مشروح‌تر می‌گوییم. در روایات داریم که صراط «أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ»؛ از مو باریک‌تر است. یعنی صراط کمال، صراط تعالی، صراط اعتدال و صراط هدایت، بسیار ظریف و دقیق است. تشخیص آن راه کار هر کس نیست. حتی هر انسان بصیری هم نمی‌تواند تشخیص دهد. خیلی ظریف است که من طوری حرکت کنم، چه حرکت فکری، چه حرکت عملی، که به مقصد کمال انسانی منتهی شود. خیلی راه ظریفی است. به همین خاطر فرمود: «أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدُّ مِنَ السَّيْفِ»^{۱۰} صراط به این باریکی و تیزی، انسان یا از چپ به پایین می‌افتد یا از راست. این که انسان بخواهد بدون لغزش حرکت کند و به یکی از دو طرف منحرف نشود، کار ساده‌ای نیست. صراط مسیر کمال، مسیر معرفت الله است. امام معصوم علیه السلام فرمود: صراط طریق معرفت الله، طریق عرفان حق متعال است.^{۱۱} سلوک در طریق عرفان، کار بسیار حسّاسی است. انسان کمی حواسش نباشد،

^۹. سوره‌ی أنعام، آیه‌ی ۱۱۲.

^{۱۰}. کلینی، کافی، ج ۱۵، ص ۷۰۰ و صدوق، أمالی، ص ۱۷۷.

^{۱۱}. مجلسی، بحار، ج ۸، ص ۶۶..

یا به راست یا به چپ، یا به افراط یا به تفریط منحرف شده است و وقتی منحرف شد، فرقی نمی‌کند از کدام طرف منحرف شده باشد؛ در هر حال درون جهنم گمراهی می‌افتد. کسی از آن صراط منحرف شود، در گمراهی می‌افتد؛ چه از راست منحرف شود، چه از چپ و چه از افراط، چه از تفریط. لذا فرمود: «أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ»؛ تیزتر از لبه‌ی شمشیر. مسیر سلوک الهی خیلی مسیر ظریف و دقیق و باریکی است.

باز در روایات داریم که صراط «مُظْلَمٌ يَسْعَى النَّاسُ عَلَيْهِ عَلَى قَدَرِ أَنْوَارِهِمْ»^{۱۲} صراط مثل شب تاریک است. مردم روی صراط که می‌خواهند عبور کنند، که همان پلی است که مبدأش قیامت تا بهشت است و از روی جهنم عبور می‌کند و همه هم باید از روی آن عبور کنند، که روایاتش را هم بعداً ذکر می‌کنم، آن پل تاریک است. فکر کنید جاده‌ای به باریکی مو، به تیزی لبه‌ی شمشیر و آن هم تاریک. می‌گویند بنده‌ی خدایی نشسته بود پای منبر؛ واعظ داشت صراط را بیان می‌کرد. انسان ساده‌ای بود. بلند شد گفت حاج آقا یک دفعه بگو به بهشت راه نیست. این گونه که تو می‌گویی؛ هم باریک‌تر از مو است؛ هم تیزتر از لبه‌ی شمشیر است و هم تاریک است! چطور انسان این راه را طی کند؟ یک دفعه بگو به بهشت راه نیست! اما راه هست. منتها انسان به خودی خود نمی‌تواند برود؛ نیاز به هدایت دارد. «إِهْدِنَا» یعنی همین.

^{۱۲}. فیض کاشانی، وافی، ج ۲۵، ص ۶۶۷ و صافی، ج ۱، ص ۸۵.

«مُظْلَمٌ يَسْعَى النَّاسُ عَلَيْهِ عَلَى قَدْرِ أَنْوَارِهِمْ» صراط تاریک است و مردم روی صراط که می‌خواهند عبور کنند، به اندازه‌ی نور وجودی خودشان راه روشن می‌شود و می‌توانند عبور کنند. بستگی دارد به این که وجود این شخص چقدر نورانی باشد. اگر نوری در وجودش باشد، روشن می‌کند. مثل اتومبیلی که در شب تاریک چراغ‌هایش راه را روشن می‌کند و از جاده عبور می‌کند و از آن منحرف نمی‌شود و در درّه نمی‌افتد؛ چون با خود نور دارد. اما اگر اتومبیل چراغی نداشته باشد، هر لحظه ممکن است در شب تاریک درون پرتگاه بیفتد. لذا قرآن فرمود: مؤمنینی که به قیامت می‌روند، «يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيْمَانِهِمْ»^{۱۳} نورشان پیشاپیش آنها و دست راست آنها حرکت می‌کند. یعنی با خودشان نور می‌برند. اگر بخواهید صراط را طی کنید، باید از اینجا با خودتان نور ببرید. به اندازه‌ی نوری که در وجودتان ایجاد شده است و نورانیتی که قلب و وجودتان پیدا کرده است، صراط قیامت نورانی و روشن می‌شود و می‌توانید راه را طی کنید. بنابراین هر صاحب ادراکی نمی‌تواند حقیقت صراط را درک کند.

انسان‌ها متفاوتند. به تناسب تفاوتی که در فطرت دارند یا در زمینه‌های مستعد و اسباب و کمک‌های بیرونی که در دسترسشان است، دارند، در سیر در صراط متفاوتند. بعضی‌ها خیلی سریع و بعضی‌ها خیلی آهسته می‌روند. اگر فرصت کردیم، روایاتش را اشاره می‌کنم که در صراط بعضی‌ها مثل برق خاطف^{۱۴} عبور می‌کنند. یک جرّقه زدن چقدر طول می‌کشد؟ آنها صراط طولانی تاریک

۱۳. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۲.

۱۴. مجلسی، بحار، ج ۴۳، ص ۲۲۳ و ج ۲۷، ص ۱۱۵ و صدوق، آمالی، ص ۵۳۶.

باریکِ آن چنانی را در زمانی به اندازه‌ی یک جرّقه زدن طی می‌کنند و به بهشت می‌روند. بعضی‌ها این‌گونه‌اند. بعضی دیگر مثل کسی‌اند که سوار اسب تندرویی شده است و مسیر صراط را طی می‌کند. بعضی‌ها این‌گونه هم نیستند؛ مثل شخصی‌اند که پیاده است و آن مسیر را پیاده طی می‌کند. بعضی‌ها به این شکل هم نیستند؛ مثل شخصی‌اند که روی زمین افتاده است و می‌خزد، سینه‌خیز می‌رود تا آن راه را طی کند. بعضی‌ها طوری‌اند که همین که سینه‌خیز هم می‌روند، به راست و چپ تلوتلو می‌خورند. لذا شعله‌های دوزخ بعضی وقت‌ها آنها را می‌سوزاند.^{۱۵} از چپ یا از راست، کمی می‌سوزند، کمی هم سالمند، تا صراط را طی کنند و به انتهایش برسند. بنابراین افراد در طی کردن صراط متفاوتند.

باز راجع به صراط داریم: «**الصَّوْرَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ**» صورت انسانی، نه صورت بدن، صورت انسانیت همان طریق مستقیم است به سوی هر خوبی، هر اندیشه‌ی خوب، هر اخلاق خوب و هر عمل خوب. صورت انسانیت همان صراط مستقیم و طریق مستقیم به سمت هر خیر است. «**وَالْجِسْرُ الْمَمْدُودُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ**»^{۱۶} و پلی است که بین بهشت و دوزخ کشیده شده است. صراط صورت انسانیت است. اگر کسی این صورت انسانی را داشت و حقیقت انسانیت در وجود او بود، پل عبور بین مبدأ قیامت تا منتهای بهشت را به سلامت می‌تواند طی کند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^{۱۵}. مجلسی، بحار، ج ۸، ص ۶۷.

^{۱۶}. فیض کاشانی، صافی، ج ۱، ص ۸۶ و خوئی، منهاج، ج ۱۹، ص ۲۸۹.